



نقد و بررسی کتاب لایب‌نیتس

دکتر غلامعلی حدادعادل: اولاً خیلی خوشحالم که یک چنین فضایی

در اواخر سال گذشته به همت این جلسات محروم هستم و همیشه خودم را مغبون می‌دانم. یاد چهل سال پیش می‌افتم که دانشجوی فلسفه بودم و می‌گویم اگر در زمان ما یک چنین جلساتی بود که سیصد جلسه برگزار می‌شد، شاید من ۲۵۰ جلسه از آن را شرکت می‌کردم، ولی حالا دیگر محروم می‌مانم. به خانم مینایی بابت انتشار کتابشان تبریک می‌گویم. یک توضیح خیلی کلی و واقعاً سطحی درباره کار ایشان عرض می‌کنم. بیش از این هم نباید از من توقع داشته باشید. مطالب فلسفی دقیق‌تر را آقای دکتر مجتهدی و خود خانم مینایی می‌توانند خدمت شما بگویند. این کتاب یک تاریخچه‌ای دارد. سال ۵۱ یا ۵۲ آن حوالی که ما دانشجوی دکتری فلسفه بودیم، سه - چهار تا دانشجو بودیم. بنده و آقای دکتر پورجوادی و دکتر احمد احمدی و آقای دکتر سلمان البردور که اردنی بود خدمت آقای دکتر مهدوی درس می‌خواندیم.

اشاره

در اواخر سال گذشته به همت شهر کتاب، جلسه نقد و بررسی کتاب فلسفه لایب‌نیتس، نوشته رابرت لئا، با حضور دکتر حدادعادل، دکتر کریم مجتهدی و مترجم کتاب، سرکار خانم فاطمه مینایی، برگزار گردید که گزارش مشروح آن اینک به پیشگاه خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود.



سنت گروه فلسفه در آن سال‌ها این بود که در دوره دکتری چند فیلسوف مهم اروپایی را به جد می‌گرفتند و آثار آنها را مطرح می‌کردند: دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس و کانت. این چند فیلسوف را در دوره دکتری مفضل می‌خواندند. من در یک جایی نوشتم که مرحوم دکتر مهدوی قائل به نیم‌سال و این حرف‌ها نبود و تا درس تمام نمی‌شد، نمره به دانشجو نمی‌داد و درسی که یک نیم‌سال بود، معمولاً دو نیم‌سال طول می‌کشید. یکی از درس‌های ما همین لایبنیتس بود. بیشتر، کتاب راسل مطرح بود. آن موقع این ترجمه‌های فارسی هم از لایبنیتس نبود. در کلاس‌های درس ما جناب آقای دکتر مجتهدی هم تشریف داشتند و ما در حضور ایشان بودیم. منتها مسئولیت درس به عهده آقای دکتر مهدوی بود. آقای دکتر مهدوی با همه سخت‌گیری و مشکل‌پسندی که داشتند، چون به آقای دکتر مجتهدی اعتماد و اعتقاد داشتند، از ایشان هم دعوت می‌کردند که در جلسه درس دکتری حاضر باشند، گاهی هم مطالبی می‌فرمودند و ما استفاده می‌کردیم.

بیشتر کتابی که در درس لایبنیتس مطرح بود، کتاب راسل بود. منتها چون دکتر مهدوی تکلیف و کار تحقیقی به دانشجویها می‌داد، بنده از کتابخانه گروه فلسفه این کتاب لثا را پیدا کردم و خودم برای خودم می‌خواندم. به نظرم رسید که خیلی کتاب خوش‌اسلوبی است و خیلی با دقت نوشته شده. این کتاب را من از کتاب راسل مفیدتر یافتم. یکی دو مقاله هم به تکلیف درسی عمل کردم و نوشتم. سال‌ها که از لثا استفاده کرده بودم گذشت تا در خدمت خانم مینایی در دوره لیسانس و فوق‌لیسانس بودیم. ایشان با من مشورت می‌کردند که برای رساله‌شان چه پایان‌نامه‌ای انتخاب کنند. من با وقوفی که به احاطه ادبی و دانش زبانی ایشان و درک فلسفی‌شان داشتم، کتاب لثا به یاد آمد و کتاب را به ایشان معرفی کردم و گفتم خوب است که شما این کتاب را ترجمه کنید تا یک منبع قابل اطمینان در زبان فارسی از این طریق ایجاد شود. ایشان هم پذیرفتند و در خدمت آقای دکتر هم بودیم و این کار انجام شد و پایان‌نامه ایشان دفاع شد و بعد هم آن را کامل کردند و انتشارات هرمس هم آن را منتشر کرد.

این یک اشاره‌ای به تاریخچه این کار. اما حقیقت این است که لایبنیتس یک فلسفه بسیار پیچیده‌ای دارد. پیچیده است، عمیق است، زیباست و نظام‌مند است. آدمی به یاد خاتم‌کاری‌ها و طرح‌های هنری می‌افتد که هزاران جزء دارد و اینها در کنار هم چنان قرار گرفته که یک مجموعه جامع، بدیع و زیبای فکری‌انگیزی را ایجاد می‌کند. فلسفه لایبنیتس یک چنین فلسفه‌ای است. به نظر من برای هر کس که بخواهد فکرآزمایی بکند و قوت فکر پیدا کند ورود در فلسفه لایبنیتس نه تنها خیلی مفید است، بلکه ضروری است.

حوزه کاری لایبنیتس هم همان‌طور که اشاره کردم خیلی وسیع است: فلسفه، منطق، علوم طبیعی، ریاضیات، تاریخ، حقوق و ادبیات و گویا هنوز همه آثار لایبنیتس هم چاپ نشده است. می‌گویند حتی در آشنایی هم کتاب دارد. او یک چنین ذهن جوال‌فعالی داشته. چند هزار صفحه از او به یادگار مانده. حالا در عالم ریاست و سیاست و این جور چیزها هم وارد شده بود. و با دربارها و سلاطین هم کار می‌کرده و بین کشورهای مختلف اروپایی درصدد وساطت بوده و جزو شورای حل و عقد هم بوده.

به هر حال یکی از خصوصیات لایبنیتس این است که او توانسته یک پلی میان متافیزیک و علم جدید غربی ایجاد کند. این یک کار بزرگ است، یک کار تمدن‌ساز است، در واقع یک کار بنیادی در تاریخ تفکر غربی است که یک فیلسوفی بیاید وارث کل تاریخ فلسفه غرب

لایبنیتس





مینیایی:

این کتاب

اولین شرح جامع و

تفصیلی فلسفه لایب‌نیتس

در زبان انگلیسی است

که در سال ۱۸۹۸

منتشر شده

است.

باشد، ولی در لبه تحول علمی روزگار خودش قرار گرفته باشد و سؤالات علمی را ببرد در حوزه فلسفه و برای آنها پاسخ بیاورد و تحولات جدید علمی را بنیانگذاری کند.

لایب‌نیتس دو سهم دارد: یکی در ریاضیات، یکی در فیزیک.

در ریاضیات این نکته قابل توجه است که لایب‌نیتس همزمان با نیوتن به ابداع حساب مشتق و انتگرال یا همان حساب جامعه و فاصله بی‌نهایت کوچک‌ها دست پیدا کرده است. کسانی که ریاضیات و مهندسی و علوم خوانده‌اند می‌دانند که اگر این حساب مشتق و انتگرال در اروپا کشف نشده بود، علم جدید در اروپا پیشرفت نمی‌کرد. یعنی کلید پیشرفت و ایجاد تحول در ریاضیات و پدید آوردن یک ریاضی که برای یک فیزیک غیرارسطویی کارآمدی داشته باشد، جز با ابداع حساب جامعه و فاصله مشتق و انتگرال ممکن نبوده است. یک تفکر بسیار عمیقی لازم داشته تا مفهوم مشتق، حد، بی‌نهایت کوچک‌ها و نظایر آن را مهار بکند، سامان بدهد و از آن یک ریاضیات جدید خلق کند. لایب‌نیتس این کار را کرده است.

و دیگر در فیزیک سهم متعددی دارد. یعنی تأثیر گوناگونی داشته. یکی از آن بحث‌های جدی، در مورد ماهیت زمان و مکان است. لایب‌نیتس در این باره در مقابل نیوتن موضع گرفته و نظر مهمی ایراد کرده، آقای دکتر مجتهدی اگر لازم باشد برای شما توضیح می‌دهند، من فرصت ندارم. نیوتن اصولاً تمام سر و کارش با زمان و مکان بوده. لایب‌نیتس آمده خواسته تکلیف فلسفی این دو مفهوم را - که کاملاً در فیزیک مطرح بوده - روشن بکند و یک منظره بدیعی از تفکر در این باب گشوده. حالا خیلی از مفاهیم فیزیکی در تاریخ علوم هست که تا کسی آن‌ها را نداند، فلسفه لایب‌نیتس را نمی‌تواند بفهمد. به نظر من درسی که ما باید از لایب‌نیتس بگیریم این است که چرا علم جدید در کشور ما پا نگرفته و ریشه‌دار نشده؟

به نظر بنده علت این است که ما به رابطه میان علم و متافیزیک، توجه نداریم. این علم جدید، میوه درختی است که به قول دکارت متافیزیک ریشه آن است. ما خواستیم میوه را بگیریم بدون این که به ریشه توجه کنیم. اگر این بحث‌های فلسفی درباره زمان، مکان، بی‌نهایت کوچک‌ها و خود مفهوم بی‌نهایت و نظایر آن در اروپا نزد فلاسفه‌ای مثل لایب‌نیتس و دکارت و نیوتن و کلارک و آرنولد و دیگران مطرح نمی‌شد، این‌ها به مجامع علمی راه پیدا نمی‌کرد. این طور نیست که یک‌بار در کلاس‌های فیزیک این اندیشه‌ها پیدا شده باشد. اینها یک عقبه فلسفی دارد. در کشور ما این حلقه مفقود است؛ یعنی ما هنوز نتوانسته‌ایم یک نظام جامعی که یک طرفش ماوراءالطبیعه باشد و یک طرفش طبیعیات و ریاضیات، ایجاد بکنیم. در کشور ما متفکرانی که این دو حوزه را به هم متصل بکنند بسیار اندک هستند. اگر باشند، یک عده فقط به ماوراءالطبیعه به معنای اخص فکر می‌کنند، یک عده فقط به علم فکر می‌کنند، اما رابطه بین علم و مابعدالطبیعه - که لایب‌نیتس قهرمان آن در قرن ۱۷ است - هنوز در کشور ما به عنوان یک انضباط علمی به رسمیت شناخته نشده و گسترش پیدا نکرده. این به نظر من درس مهمی است که ما باید در این لحظه از تاریخ فکر و فرهنگ خودمان از لایب‌نیتس بگیریم. لایب‌نیتس در فلسفه یک منظومه‌ای از اصول دارد که درک اینها خیلی مهم است و کنار هم چیدن اینها از آن مهم‌تر است و اندک کسانی هستند که می‌توانند بفهمند لایب‌نیتس چه جوری فکر می‌کرده. در نهایت ممکن است آدم یک اصل جزئی را بفهمد، اما به کل

این مجموعه و منظومه احاطه پیدا کردن خیلی دشوار است.

من به یکی دو نکته اشاره می‌کنم: یکی این است که در فلسفه لایب‌نیتس یک رابطه‌ی خیلی زیبایی بین هستی‌شناسی او و معرفت‌شناسی او و منطق او و ریاضیاتی که ابداع کرده وجود دارد و آن مفهوم مُناد است. شما می‌بینید که لایب‌نیتس در منطق معتقد است که قضایای حقیقی همه تحلیلی‌اند؛ یعنی محمولشان در موضوع مندرج است و اگر یک موضوعی واقعاً واجد محمول نباشد، شما نمی‌توانید با آن یک قضیه حقیقی و درست بسازید، یک قضیه صادق بسازید. خوب، این یک حرف منطقی است. بعد در هستی‌شناسی جوهر فرد مُناد را پیشنهاد می‌کند. این مُناد هم همه تحولات آینده خودش را در خودش دارد. این درست متناظر با آن تفکر منطقی در هستی‌شناسی است. آن وقت همین مُناد که در واقع حد وجود است، در عالم هستی‌شناسی در واقع مثل نقطه هندسی می‌ماند. کاملاً با آن مفهوم بی‌نهایت کوچک‌هایی که اساس مشتق و انتگرال است، هماهنگ است. ببینید حالا این فکر چقدر نیرومند بوده است. من وقتی که فلسفه لایب‌نیتس را همین‌طور به سرعت از نظر می‌گذرانم، یاد این شعر فروغی بسطامی می‌افتم که:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

واقعاً فلسفه لایب‌نیتس این‌طور است. البته ممکن است کسی بگوید همه حرف‌های لایب‌نیتس که شنیده می‌شود، آخرش او به یک هماهنگی پیشین‌بنیاد معتقد است که ذهن عادی اصلاً او را نمی‌پذیرد. این هم حرفی است، یعنی برای خیلی این هماهنگی پیشین‌بنیاد صرفاً یک حرف است. به هر حال این فلسفه یک چنین ماهیتی دارد.

باید بگویم که کتاب لئا کتاب بسیار خوبی است، خیلی مفصل نیست، اما خیلی عمیق است، خیلی دقیق است و انصافاً خانم مینایی از عهده ترجمه این کتاب به خوبی برآمده است. ایشان در کارشان بسیار دقیق هستند و در کار فلسفی مثل خود لایب‌نیتس عمیق فکر می‌کنند و قابل اعتماد هستند. اگر شما در فلسفه کاری به دست خانم مینایی بسپارید، صددرصد می‌توانید مطمئن باشید که ایشان با نهایت دقت و درستی آن را به انجام می‌رسانند و مجال است یک وقتی ایشان بخواهند یک کاری را سرهم‌بندی کنند و تحویل بدهند. بسیار کم حرف و پرکار و عمیق هستند و بنده خوشحال هستم که در خدمت ایشان بودم و سال‌هاست که با چشم‌دل ایشان و آقای هاشمی را تعقیب می‌کنم، هم به عنوان دو دانش‌پژوه امروزی و هم دو دانشمند آینده؛ و این فکر و قلم و شخصیت‌شان را سرمایه‌ای می‌دانم برای کشور خودمان. بنده متوجه هستم که مبالغه نکنم ولی گواه عاشق صادق در آستین باشد. شما این کتاب را بخوانید و ببینید که چقدر ترجمه این کتاب دشوار بوده و چقدر ایشان در جوانی از عهده این کار دشوار به خوبی برآمدند. هم باید از ایشان تشکر کرد، هم از انتشارات هرمس، هم از شهر کتاب که وسیله‌ای فراهم کردند تا درباره این کتاب و درباره لایب‌نیتس بحث بشود و ان‌شاءالله که وسیله‌ای باشد برای ارتقاء فلسفه در ایران. من عذرخواهی می‌کنم از همه شما و می‌روم و سر حسرت به قفا می‌نگرم. دوست می‌داشتم که می‌ماندم و یک قدری با فلسفه، تجدید عهد می‌کردم. گفت:

یاد باد آن که خرابات‌نشین بودم و مست
و آنچه در مجلسم امروز کم است آنجا بود
فاطمه مینایی: من چند کلمه‌ای درباره اهمیت لایب‌نیتس از لحاظ فلسفه صحبت کرده و بعد کتاب را معرفی می‌کنم. لایب‌نیتس در قرن ۱۷ و ۱۸ زندگی می‌کرده است که یکی از غنی‌ترین و پربارترین دوره‌های تاریخی فلسفه است. او آثار فیلسوفان عصر جدید مثل فرانسیس بیکن و دکارت را می‌خواند، با اسپینوزا ملاقات می‌کند، آثار هابس را می‌خواند، به جان لاک رَدیه می‌نویسد و از طرف دیگر آرای فیلسوفان قدیم آرای کلیسا را می‌خواند و به خلاف روح زمانه جدید کاملاً به نحوی جدی با آرای قدیم درگیر می‌شود. از این جهت می‌شود لایب‌نیتس را با هگل مقایسه کرد. در هر دوی آنها روح جامعیت وجود دارد. همان‌طور که آقای دکتر حداد اشاره کردند لایب‌نیتس متفکر بسیار جامعی است. لایب‌نیتس به دنبال حقایقی است که در هر رأی فلسفی می‌شود پیدا کرد. در نظام اندیشه‌های او می‌بینیم که عناصر و مؤلفه‌های بسیاری از فلسفه‌های پیشین با هم جمع شده‌اند. گویی عصر جدید با لایب‌نیتس دارد افراط‌های دکارتی‌ها را در



حداد عادل:
سنت گروه فلسفه
در آن سال‌ها این بود
که در دوره دکتری
چند فیلسوف مهم اروپایی را
به جد می‌گرفتند و
آثار آنها را
مطرح می‌کردند:
دکارت، اسپینوزا،
لایب‌نیتس و
کانت.

طرد یک‌باره گذشته فلسفه، جبران می‌کند. لایب‌نیس به خصوص در تفکر دکارتی، تدوین مکانیکی را نمی‌پسندد و علل غایی را علاوه بر علل فاعلی وارد منظومه فلسفه‌اش می‌کند. نقد اصول دکارتی یکی از وجوه اهمیت فلسفه اوست.

از سوی دیگر نقد مبانی تجربه‌گرایی را به صورت نقد لایب‌نیس بر جستار در فهم بشر جان لاک می‌بیند. لایب‌نیس با نقد تجربه‌گرایی، امکانات عقل‌گرایی جدید را که دکارت و اسپینوزا پایه‌ریزی کردند، در اوج خودش نشان می‌دهد. عقل‌گرایی آن تا جایی پیش می‌رود که به تعبیر کانت جزمی می‌شود، یک نظام جزمی می‌سازد. می‌دانیم که جزمی به نظر کانت یعنی بدون بررسی مبانی شناخت، بدون سؤال از این که شناخت چگونه ممکن است. حالا آن خواب جزمی که کانت می‌گوید با خواندن آثار هیوم از آن بیدار می‌شود، خواب لایب‌نیسی است. البته از طریق پیرو لایب‌نیس، یوهان کریستین ولف که فلسفه لایب‌نیسی را در نظام دانشگاهی آلمان جا می‌اندازد و تبدیل به نوعی فلسفه رسمی‌اش می‌کند. از این لحاظ هم شناخت اندیشه‌های لایب‌نیس اهمیت دارد.

من خیلی کوتاه مثال می‌آورم: وقتی شأن اصل جهت کافی و تلقی لایب‌نیس از ضرورت را بشناسید، مسئله کانت با تشکیک هیوم در ضرورت را درک می‌کنید. هیوم از مابعدالطبیعه می‌پرسد شما ضرورت را از کجا می‌آورید؟ کانت در تلاش برای پاسخ دادن به این تشکیک هیوم که به انقلاب کوپرنیکی می‌رسد، نهایتاً ضرورت را جزو معقولات فاهمه قرار می‌دهد و...

در هر حال منظور این است که شناخت لایب‌نیس و فلسفه لایب‌نیسی، درکی از شرایط تفکر عصر جدید فراهم می‌کند، هم از لحاظ فهم تضارب‌آرایی که در آن عصر وجود دارد و هم از لحاظ تعیین یکی از زمینه‌های تکوین انقلاب کانت که همه می‌دانیم مسیر فلسفه را پس از خودش تغییر داده است.

یک وجه دیگر اهمیت لایب‌نیس از لحاظ فلسفه، کاری است که در منطق ریاضی انجام داده. لایب‌نیس سعی داشته یک دستگاه علائم پیدا کند که مابه‌ازای تصورات بسیط بشر باشد. یعنی هر تصور را با یک علامت نشان بدهد و به یک نوع الفبای فکر بشر برسد. می‌توان گفت: هدف لایب‌نیس همان هدف دکارت و کانت است. یعنی به پایان رساندن اختلافات فکری در فلسفه و رسیدن به تعیین نهایی. به‌علاوه لایب‌نیس منطق ارسطویی را نقد کرده است. این خط فکری لایب‌نیسی در تاریخ فلسفه از طریق بولسانو در قرن نوزدهم تداوم پیدا کرده. او از مفهوم منطق ریاضی در فلسفه لایب‌نیس دفاع می‌کند. بعد فرگه و راسل، منطق جدید را پایه‌ریزی می‌کنند. ریاضی که ما در قرن بیستم می‌بینیم، مروهون تلاش‌های این متفکران است.

برای ما ایرانی‌ها و کسانی که با فلسفه اسلامی هم آشنایی دارند، شناخت لایب‌نیس خالی از فایده نیست. شما می‌توانید مثلاً تحول تفکر ارسطویی را از طرفی در ابن‌سینا ببینید و از طرفی دیگر در لایب‌نیس. مقایسه این تنوعی که در ظهور و بسط این فلسفه یونانی در این دو نظام وجود دارد، می‌تواند کار جالب و ثمربخشی باشد. جز این، باز جنبه‌های آشنایی را می‌شود در فکر لایب‌نیس تشخیص داد.

یکی از علتهای ملموس بودن فلسفه لایب‌نیس برای ما این است که در فلسفه اسلامی و فلسفه لایب‌نیس منبع واحدی وجود دارد و آن فلسفه یونان قدیم است. من به مواردی از آنها در مقدمه اشاره کردم، اینجا یک اشاره کوتاه می‌کنم. مثلاً در الهیات، لایب‌نیس برهان وجود و امکان در اثبات وجود خدا را از طریق توماس آکوئینی از ابن‌سینا گرفته است. در مورد برهان وجودی بحث کرده. می‌دانید که در تفکر اسلامی شأن خودش را دارد به جز این من فکر می‌کنم در درک مُنادشناسی هم می‌شود از تصور وحدت در کثرت و کثرت در وحدت نزد عرفا و حکمای اسلامی استفاده کرد تا آن جنبه آیینگی مُناد برای کل جهان را و مظهر بودن جزء برای کل را نشان داد. شاید همین جنبه‌های ملموس باعث شده باشد که در شمار اولین فیلسوفان عصر جدید که ما در مواجهه با تفکر غربی اسم آن را می‌بینیم، لایب‌نیس بیاید. از جمله در سؤالاتی که بدیع‌الملک در ۱۳۰۷ قمری درباره متفکران غربی با مدرس یزدی، مطرح کرده، ما نشانه‌هایی از لایب‌نیس را می‌بینیم. من عبارت مدرس یزدی را می‌آورم. که به نظرم جالب است. می‌گوید که این



مجتهدی:

مصرف فلسفه را

به سهولت نمی‌توان

تعیین کرد.

برای اینکه

خود فلسفه

باید مصرف را

تعیین کند

نه این که مصرف‌کننده،

مصرف فلسفه را

تعیین کند.

مذهب منسوب به حکمای فرنگ دربارهٔ خالق، موافق است با مذهب متکلمین شیعهٔ اثنی‌عشری. این که عالم را بهترین اقسام ممکن‌الایجاد می‌دانند، بعینه مذهب متکلمین اسلام است که از آن به نظام احسن تعبیر کرده‌اند. بعد از این تاریخ احتمالاً اولین معرفی تفصیلی فلسفهٔ لایبنیتس در سیر حکمت مرحوم محمدعلی فروغی است. بعد از آن هم نوشته‌هایی از لایبنیتس و دربارهٔ لایبنیتس منتشر شده است.

در حال حاضر از مُنادولوژی چند ترجمه داریم و در مجموع برای شناخت لایبنیتس منابع مکتوب متعددی داریم. اما کتاب رابرت لئا به نظر من اثر خوبی در مبادی فلسفهٔ لایبنیتس به خصوص مُنادولوژی است. این کتاب اولین شرح جامع و تفصیلی فلسفهٔ لایبنیتس در زبان انگلیسی است که در سال ۱۸۹۸ منتشر شده است. لئا، مُنادولوژی و چند کار فلسفی دیگر لایبنیتس را به انگلیسی ترجمه کرده است و مقدمه‌ای مفصل با حواشی متعدد برای آن نوشته. این کتاب ترجمهٔ مقدمهٔ لئا است. در حاشیه بگویم که ترجمهٔ لئا هنوز هم از ترجمه‌های معتبر مُنادولوژی است و مقدمه و حواشی آن به ادعان متخصصان فلسفهٔ لایبنیتس همچنان می‌تواند سودمند باشد. برای مثال حواشی این کتاب اشاره کرد که حاوی نقل‌قول‌های فراوان از آثار و مکاتبات لایبنیتس است که هم به فهم متن کمک می‌کند و هم به فهم نظام لایبنیتس.

ویژگی دیگری که برای کتاب می‌توانم ذکر کنم، روشنی بیان مؤلف در عین دقت فلسفی و ظرافت بیانی است که در بیان مسائل فنی دارد. به هر حال همهٔ این ویژگی‌ها باعث می‌شود که این کتاب به عنوان شرح و تحلیلی بر فلسفهٔ لایبنیتس به خصوص مُنادولوژی او قابل استفاده باشد.

اما مضمون کتاب: کتاب چهار فصل دارد به اضافهٔ پنج پیوست.

فصل اول اطلاعات خوبی دربارهٔ زندگی لایبنیتس به خصوص فعالیت‌های علمی آن می‌دهد، از جمله شرح کشف حساب دیفرانسیل و انتگرال، بنای فرهنگستان علوم در برلین، کارهایی که برای تقویت تقریب مذاهب مسیحی کرد و فعالیت‌های سیاسی او.

در فصل دوم اصول کلی فلسفهٔ لایبنیتس معرفی می‌شود. این مطالب را خلاصه می‌کنم. نویسنده ابتدا اصول متافیزیکی و بعد اصول منطقی فلسفهٔ لایبنیتس را مطرح می‌کند. از جمله دربارهٔ مُنادها حرف می‌زند و تصوّر لایبنیتس از جوهر فرد یا مُناد را شرح می‌دهد که ذات مُناد به جای این که امر کمی باشد و امتداد باشد، آن طور که دکارت فکر می‌کرد یا اسپینوزا فکر می‌کرد، یک امر کیفی است، نیرویی است فعال و زنده که به صورت ادراک و شوق متجلی می‌شود. توضیح این مطالب را حتماً استادم آقای دکتر مجتهدی خواهند فرمود. و همین طور در مورد نسبت مُنادها با هم، در اصل پیوستگی یا اتصال و قانون این‌همانی تمایزناپذیرها صحبت می‌کند و اصل هماهنگی پیشین‌بنیاد را شرح می‌دهد. همین‌طور اصول منطقی نظام لایبنیتس در این فصل شرح داده می‌شود. از جمله اصل این‌همانی امتناع تناقض و اصل جهت کافی که می‌دانیم این اصل جهت کافی به نظریهٔ بهترین عوامل ممکن می‌رسد، نظریه‌ای که ولتر آن را مسخره می‌کند.

فصل سوم، بیان تفصیلی فلسفهٔ لایبنیتس است. این فصل بسیار جالب رابطهٔ اصول فلسفی لایبنیتس را با مفاهیم ریاضیات آن بررسی می‌کند. همین‌طور بحث مُنادولوژی را در حوزه‌های مربوط به ماده، موجودات زنده و موجودات خودآگاه مطرح می‌کند. می‌دانیم که در فلسفهٔ لایبنیتس تمام موجودات یک سلسلهٔ پیوسته را تشکیل می‌دهند که از ماده‌ای که فاقد ادراک آشکار است تا موجودات خودآگاه و نفس ناطقهٔ موجودات عاقل، بالا می‌رود. ترتیب مطالب فصل سوم این کتاب، مطابق ترتیب مطالب مُنادولوژی است. از این رو کسی که بخواهد شرح خوبی از مُنادولوژی بخواند، می‌تواند این فصل را همراه با کتاب بخواند. همین‌طور در نظریهٔ ماده و حرکت، لایبنیتس در مقابل نظریهٔ دکارت بحث می‌کند. لایبنیتس دربارهٔ زمان و مکان، مفهوم پایدار با اساس را به کار می‌برد. در این فصل نظریهٔ لایبنیتس دربارهٔ موجودات خودآگاه که نفس واقعی دارند به تفصیل شرح داده شده است. از نظر او بالاترین درجهٔ مُنادها خودآگاهی یا



مینایی:
ویژگی دیگری
که برای کتاب
می‌توانم ذکر کنم،
روشنی بیان مؤلف
در عین دقت فلسفی و
ظرافت بیانی است
که در بیان
مسائل فنی
دارد.



حداد عادل:
یکی از
خصوصیات لایب نیتس
این است که
او توانسته
یک پلی میان متافیزیک
و علم جدید غربی
ایجاد کند.

همان مقام نفس ناطقه است. برای همین نویسنده شرح کاملی از نظریه معرفت لایب نیتس می آورد و آن را در برابر نظر دکارت و لایب قرار می دهد. مفاهیمی مثل جدا نبودن ذهن از ماده نزد لایب نیتس، مفهوم خرده ادراک ها یا ادراک های ناآگاهانه را این جا مطرح می کند. در پایان فصل هم مباحثی در علم اخلاق مطرح می کند، از جمله نظریه لایب نیتس در مورد اختیار.

فصل چهارم فصل جالبی با عنوان ارزیابی تاریخی و انتقادی فلسفه لایب نیتس است. در این فصل، تأثیر فیلسوفان گذشته در فلسفه لایب نیتس و تأثیر آن در فیلسوفان بعدی تحلیل می شود. ابتدا نسبت لایب نیتس با اتمیست ها و مشائیون بعد با دکارت و اسپینوزا بررسی می شود، سپس یک دورنمای کلی و روشن از تصویر لایب نیتس در فلسفه های بعدی ترسیم می شود. فیلسوفانی که اشاره شد، عبارتند از: ولف، کانت، فیخته، شوپن هاور، هربارت، هگل و لوتسه.

کتاب، پنج پیوست دارد:

پیوست اول یکی از نامه های لایب نیتس است که در آن نظریه هماهنگی پیشین بنیاد با یک مثال شرح داده شده است.

پیوست دوم یکی از مکاتبات لایب نیتس با کلارک - نماینده نظریه نیوتن - است. می دانیم که لایب نیتس و کلارک، درباره زمان و مکان با هم مکاتباتی داشتند. در این پیوست نظر لایب نیتس درباره نحوه تکوین تصور مکان شرح داده شده است.

پیوست سوم باز هم نامه ای است از لایب نیتس درباره مفهوم علت.

پیوست چهارم قطعه ای است از جستارهای نو در فهم بشر که کتابی در رد لاک است و مباحثی از منطق لایب نیتس در آن آمده است. پیوست پنجم بخشی از متنی از کانت است، در پاسخ به کسانی که فلسفه کانت را تکرار فلسفه لایب نیتس می دانستند. کانت در کتابی به اسم درباره کشف به این شبهه جواب داده است. در انتهای کتاب گزیده ای از واژگان فلسفه لایب نیتسی را آورده ام. در این واژه نامه معادل های مختلفی که در متون فارسی برای فلسفه لایب نیتسی به کار رفته را گردآوری کرده ام و معادل مورد ترجیح خودم را با ستاره مشخص کرده ام. در ترجمه کتاب، آقای دکتر حداد بسیار کمک کردند و همین طور آقای دکتر مجتهدی که از هر دو بسیار متشکرم.

دکتر کریم مجتهدی: این توهم همیشه در نزد من هست که فلسفه همیشه جالب توجه است. فلسفه همیشه گیراست. فلسفه همیشه همه را جلب می کند. حالا اگر هم توهم باشد، این را و این عمری را که من در این راه گذاشتم و ادامه خواهم داد تا آخرین دقیقه لاقلا از آن لحاظ موجه بدانید.

به طور کلی باید عرض کنم فلسفه متولی ندارد. هیچ کس نمی تواند ادعا بکند که متولی فلسفه، من هستم. تفکر چیزی نیست که مالکیت آن را در محضری صادر کنیم و بگذاریم در جیب مان. حتی اگر این مالکیت تفکر به واسطه مدارک عالی دانشگاه های معتبر داخلی و خارجی باشد. فلسفه متولی ندارد، ولی متخصص دارد. این طوری نیست که هر کسی دو تا جمله خواند، دو سطر کتاب نوشت، یا یک کمی در مجلسی صحبت کرد، ادعا بکند که متخصص فلسفه است. اتفاقاً کار بسیار دشواری است و سال ها باید وقت

حداد عادل:
 در فلسفه لایب‌نیتس
 یک رابطه خیلی زیبایی
 بین هستی‌شناسی او و
 معرفت‌شناسی او و
 منطق او و ریاضیاتی
 که ابداع کرده
 وجود دارد و آن
 مفهوم مُناد
 است.

دکارت



مینایی:
 لایب‌نیتس
 با تقد تجربه‌گرایی،
 امکانات عقل‌گرایی
 جدید را
 که دکارت و اسپینوزا
 پایه‌ریزی کردند،
 در اوج خودش
 نشان می‌دهد.

گذاشته شود و سال‌ها باید زحمت کشیده باشیم. چیزی نیست که آنی سرمایه‌گذاری بکنیم و آنی نتیجه بگیریم. در یک روز، مسئله حل نخواهد شد. در یک سال، دو سال، ۱۰ سال، ۱۰۰ سال، ۲۰۰ سال هم شاید حل نشود. برای این که منظور از فلسفه، نگه داشتن استمرار فکر است. اصلاً همین است، پایدار نگه داشتن خود فکر است. این نیست که یک چیزی را تولید بکنیم و مصرف آن را به طور آنی تعیین بکنیم. مصرف فلسفه را به سهولت نمی‌توان تعیین کرد. برای اینکه خود فلسفه باید مصرف را تعیین کند نه این که مصرف‌کننده، مصرف فلسفه را تعیین کند. تفکر باید به من بگوید که مصرف کجاست، نه این که من بگویم تفکر چه مصرفی دارد. این یک چیز مسلمی برای شما باشد. اگر یک طور دیگری رایج شود، صریح عرض می‌کنم، انحطاط است. در انحطاط می‌شود طور دیگری رایج باشد. زیاد حاشیه نمی‌روم.

از آقای دکتر حداد عادل تشکر می‌کنم، مطالبی که ایشان فرمودند حالا حمل بر هیچ تملقی نفرمایید، واقعاً جامع بود. ایشان مطالب اصلی را گفتند و عناوین را متذکر شدند، نکات نسبتاً مشکلی که ما با لایب‌نیتس داریم، آنها را کمی اشاره کردند. نمی‌گویم بقیه جلسه همه‌اش تحلیل کردند اما یک اشاره‌ای داشتند که خیلی بجا بود. همان‌طور که ایشان فرمودند خانم مینایی خیلی به دقت کار کرده‌اند، خیلی با علاقه کار کرده‌اند، نه فقط در این رساله در کلاس‌هایی هم که تشریف داشتند، یکی از دانشجویان فعال، باهوش، پرکار، علاقه‌مند و با کار مستمر بودند. هر چقدر ایشان تشویق بشود به نظر من جا دارد. وقتی در گروه ما یکی از خانم‌ها کار فلسفی انجام می‌دهند، این را همیشه به فال نیک می‌گیرم و می‌گویم یک بار دیگر نظریه ژان ژاک روسو طرد شد. برای این که ژان ژاک روسو عقیده دارد که خانم‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند به فلسفه بپردازند. هیچ‌گاه نمی‌توانند به کلام علاقه‌مند بشوند و این دانشجویانی که ما در این مدت دیدیم، بعضی از آنها بسیار بسیار خوب از عهده این کار برآمدند.

و اما درباره لایب‌نیتس: بنده تقریباً می‌توانم بگویم نزدیک به چهل سال است که فلسفه تدریس کردم. شاید شصت سال است که با فلسفه سر و کار داشتم. از دوره نوجوانی آغاز کردم و تا آنجایی که ممکن است می‌خواهم ادامه بدهم. در این مدت هر سال کانت درس دادم، هر سال هگل درس دادم، بارها دکارت درس دادم، تاریخ فلسفه یونان باستان را گفتم، قرون وسطی درس دادم، کتاب نوشتم، تألیف کردم، اما لایب‌نیتس را در تمام این چهل سال ۲ بار بیشتر در کارشناسی ارشد درس ندادم. برای این که تدریس لایب‌نیتس بیش از آنچه هر کسی فکر کند مشکل است. تدریس کانت مشکل است ولی بالاخره برنامه کانت روشن است. شما می‌دانید از کجا باید شروع کنید، چه مطلبی را بگویید، بعد کدام فصل را تحلیل کنید و بعد ادامه بدهید. با لایب‌نیتس این کار را نمی‌توانید بکنید. لایب‌نیتس با وجود کثرت مشاغل و فعالیت‌هایی که داشته است، مثل این است که همیشه با یک حرف روبه‌رو هستید. گویا یک نکته واحد را همیشه تکرار می‌کند. وقتی ریاضی بحث می‌کند همان را می‌گوید، فیزیک بحث می‌کند همان را می‌گوید. فرض بکنید مابعدالطبیعه بحث می‌کند همان را می‌گوید، زبان‌شناسی بحث می‌کند، همان را می‌گوید، منطق بحث می‌کند همان را می‌گوید، در مابعدالطبیعه همان را می‌گوید. یعنی شما متوجه می‌شوید یک نظریه واحد است، اما امکان کاربرد آن در قلمروهای بسیار بسیار متعددی هست. لایب‌نیتس در عین حال که منطقدان است، ریاضیدان است، در عین حالی که ریاضیدان است، فیزیکدان است. مابعدالطبیعه کار می‌کند. لایب‌نیتس یک چیز خیلی خاصی است و مشکل بشود این را فهماند، پس چه بسا که شخص می‌گوید که خوب چه جوری این حرف‌ها را بفهمم؟ مثلاً مُناد فکر می‌کند. مُناد زنده است. مُناد حیات دارد. مُناد عشق دارد. مُناد خشم دارد... چه جوری همه اینها را هضم کنم؟ چه طور لایب‌نیتس را تفهیم کنم. این مشکل برای شخص من همیشه وجود دارد. برای همین است که دو بار بیشتر لایب‌نیتس را تدریس نکردم. چرا آنقدر فهماندنش مشکل است؟ زیرا او فکر کرده ذهن ما انسان‌ها خواهان وحدت است، حس کرد اگر به من بگویند از یک لحاظ این طوری، ولی از یک

لحاظ طور دیگری است، من راضی نیستم. مثلاً در پاسخ این پرسش که جهان چیست؟ یک کلام بگو جهان مادی است یا جهان معنوی است. این جامعیت فوق‌العاده‌ای که فلسفه لایب‌نیتس دارد مثل این که همه چیز را می‌خواهد شامل بشود. دایره شمول‌اش خیلی وسیع است، مثل این که متضمن همه چیز می‌خواهد بشود، در عین حال با یک کلام می‌خواهد این را بگوید، نمی‌خواهد پراکنده بشود، می‌خواهد مستقیماً با همان حرفی که می‌زند بتواند آن حرف واحدش را در تمام موارد شاید به درجات متفاوت اعمال کند. بتواند آن را به کار ببرد. ما با یک معنای ساده ولی با یک کاربرد بسیار وسیع روبه‌رو هستیم. شاید از یک لحاظی با آن بزرگ‌ترین متکلم غربی مسیحی آلبرت کبیر که استاد توماس آکوئینی بوده است قابل مقایسه باشد. همان‌طور که فرمودند لایب‌نیتس، توماس آکوئینی خوانده است. آنجایی هم که راجع به این‌سینا اشاره‌ای به آن ماهیت وجود و امکان وجود می‌کند، از کتاب توماس آکوئینی است. اصلاً کتاب وجود و ماهیت معلوم است از آنجاست. در آن کتاب که در قرون وسطی ۸۰ سال پیش نوشته شده، در قرن ۱۳ میلادی نوشته شده، خود توماس دقیقاً اسم این‌سینا را می‌برد. مدرک دارد، آلبرت کبیر که استاد توماس بوده یعنی یک شخصی بوده که در مدارس پاریس تدریس می‌کرده اما کتاب کم دارد. توماس آکوئینی ایتالیایی بوده ولی

اسپینوزا



در پاریس تحصیل می‌کرده است. عبارتی از آلبرت کبیر هست که شاید مناسب باشد من در این جلسه عرض بکنم و آن این است که در آن محیط متعصب کاتولیکی کلیسایی فرانسه که این کلاس‌ها را تشکیل می‌دادند، نمونه‌ای از درس‌ها فرستاده می‌شد به رُم و روی آن صحنه گذاشته می‌شد، بعد برمی‌گشت، نمی‌توانستید همین‌طوری درس بدهید. آلبرت کبیر می‌گوید اگر می‌خواهید تفکر بیاموزید، این‌سینا را بخوانید، صریح است؛ یعنی آن قدر می‌فهمد که برای یک تحول فرهنگی واقعی هیچ مانعی ندارد که ما با تفکرات افرادی که احتمالاً اعتقاداتشان مثل ما نیست ولی به ما کمک می‌کند که با وسعت‌نظر بیشتر و با عمق بیشتر و با تحول عمیق‌تری مسائل را ببینیم، آشنا بشویم. یک چنین چهره‌ای است. به نظر من لایب‌نیتس، کمی مثل آلبرت است. فرق عمده‌اش این است که آلبرت معلم بوده و شب و روز تدریس می‌کرده، ولی لایب‌نیتس هیچ وقت تدریس نکرده است. لایب‌نیتس مدرّس نیست، مسافرت‌های زیادی کرده، کار سیاسی کرده، سفیر بوده، انگلستان بوده، مدت‌ها فرانسه بوده ولی مدرّس نبوده است.

نکته بسیار مهم دیگر که برای شما جوانان باید عرض کنم این که باور می‌کنید لایب‌نیتس، کسی که بنیانگذار حساب دیفرانسیل و انتگرال جامعه و فاضله هست که الان دائماً صحبت آن شد که فوق‌العاده مهم هم است، این شخص ریاضیات را خودش یاد گرفت، یعنی یک شخصی است که کار کرده، ریاضیات یاد گرفته، فیزیک یاد گرفته، از

لحاظ فرهنگی یک مرد خودساخته است. ولی شاید خوب باشد در اینجا قدری این جزئیات گفته بشود. مثلاً هوگنس یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان هلند است که دینامیسم را پایه‌گذاری کرد. لایب‌نیتس با هوگنس همکاری کرده و دینامیسم، توانمندی و پویایی را آورده و در فلسفه‌اش استفاده کرده است. در زمان خودش یک کار نسبتاً استثنایی کرده. حالا این شخصیت بسیار بسیار شخیص چه در زمان خودش چه در سال ۱۷۱۶ یعنی اوایل قرن هجدهم در دوره روشنگری که مرده خیلی شهرت پیدا نکرده، این نکته مهمی است. برای ما قرن هجدهم که دوره روشنگری است، در آن دوره لایب‌نیتس یک کم افول کرده. البته در یک دوره کوتاهی در آلمان به او اهمیت دادند. ولف خواست افکار لایب‌نیتس را وارد دانشگاه‌ها بکند. ولف به هیچ‌وجه قدرت فکری لایب‌نیتس را نداشت ولی می‌خواست افکار لایب‌نیتس را تمجید بدهد. ولی کلاً در قرن هجدهم صحبت بسیار اندکی از لایب‌نیتس می‌شود. در سال ۱۷۴۶ درست بیست سال پس از فوت لایب‌نیتس یک مدالی درست می‌کنند و عکس لایب‌نیتس و ولف روی آن مدال هست. پشت مدال یک سرباز یونانی است و دور سر آن سرباز به یونانی نوشته: «دوستانان حقیقت». یک انجمن درست می‌شود به این اسم. پشت آن مدال نوشته شده: «در شناختن، شهامت داشته باش». در حکمت، شهامت داشته باش. یعنی ترس، بشناس.

مجتهدی:

دکارت و هیچ‌یک

از فلاسفه‌ای که

ما می‌شناسیم

در قرن هفدهم

اصلاً به کلام نپرداخته‌اند.

اما لایب‌نیتس کتابی

در کلام دارد

به نام تئودیسه یا

عدل الهی.

در نفوذ کردن در حقیقت، در جست‌وجوی حقیقت شهادت داشته باش. این شاید یک علامتی است که در یک دوره‌ای در آلمان به یک چهره دوست‌دار حقیقت توجه می‌شود، ولی در واقع این طور نیست. شما اگر آن مقدمه‌ای که در فرانسه «دالآن برگ» به دایرةالمعارف نوشته ببینید، متوجه حقیقت می‌شوید. در سال ۱۷۵۱ اولین جلد دایرةالمعارف فرانسه چاپ می‌شود. دالآن مقدمه‌ای نزدیک به ۸۰ صفحه، ۱۰۰ صفحه - بستگی به چاپ کتاب - دارد. در آنجا او که خودش ریاضیدان بزرگی است، از «جان لاک»، از «فرانسویس بیکن»، از «نیوتن» و به خصوص دانشمندان بزرگ انگلیسی تجلیل می‌کند و می‌گوید این عصر تجدد، عصر روشنگری، عصر منورالفکری را ما مدیون علم نیوتنی هستیم. مدیون روان‌شناسی «جان لاک» هستیم و مدیون خیلی از افرادی که اسم می‌برد. ولی راجع به لایبنیتس می‌نویسد او هم یک اطلاعاتی داشت، ولی متأسفانه استعداد خودش را صرف امور مابعدالطبیعی و... کرد و از بین برد. یعنی تمام آن نبوغ فوق‌العاده لایبنیتس را خیلی بی‌ارج تلقی کرد. اصلاً نفهمید. به عقیده من «دالآن برگ» شاید ریاضیدان بزرگی بود ولی قبول کنید که فیلسوف خیلی کوچکی بود. این مسئله روشن است. شما می‌توانید حتی از دکارت انتقاد کنید ولی لایبنیتس را نمی‌شود نقد کرد. یک جوشش است. لایبنیتس تمام مدت دارد می‌جوشد. این اصطلاح خود لایبنیتس است: نیروهای جوشان.



می‌دانم که در این جلسه عده‌ای با من مخالف هستند، ولی من حرف خود را می‌گویم که «دالآن برگ» تنها کسی نیست که در مورد لایبنیتس درست قضاوت نکرده است. «راسل» هم همین‌طور. «راسل» با تمام شهرتی که دارد در کتاب معروفی که راجع به لایبنیتس نوشته و به فارسی ترجمه شده است، گفته که لایبنیتس متخصص منطق است، غیر از منطق چیز دیگری نمی‌دانسته است. فقط متخصص منطق است، در علوم دست نداشته و چیزی بارش نبوده است. این حرف بسیار نادرست است. برای چی؟ برای این که «راسل» کتاب خودش را بر اساس مکاتبات لایبنیتس با آرنا نوشته که دانشجویان ما آن را خوانده‌اند. بله، او متکلم است ولی تخصص اصلی او منطق است. این قضایای شرطی از آنجا آمده است. از منطق پورتالیال. منطق پورتالیال همان منطق آنتوان آرنا است. راسل، مکاتبات لایبنیتس با آرنا را اصل قرار داده است. در آن مکاتبات، درست است که لایبنیتس با آرنا نامه‌هایی را رد و بدل کرده و بحث منطقی است، ولی این کل لایبنیتس نیست، یک قسمت جزئی از لایبنیتس است. ولی متأسفانه آن روحیه قرن هجدهمی، آن منورالفکری کمی سطحی قرن هجدهمی، هنوز در بعضی افکار تحضلی مسلک غربی مثل آگوست کنت در قرن نوزدهم در فرانسه، و بعدها راسل که پوزیتیویست قرن بیستم هست، هنوز باقی مانده. اینها آن روح و قدرت درونی فکر لایبنیتس را حتی حوصله ندارند دریابند. دریافته‌اند او تا کجا می‌خواهد برود. او نمی‌خواهد به چیز ظاهری اکتفا کند و بگوید حل شد، درست شد، من پیدا کردم. اصلاً این نیست. جمله انجمن دوستداران حقیقت را به یاد بیاورید: «در شناختن، شهادت داشته باش»، لایبنیتس این را داشته است. لایبنیتس خواسته تا انتها برود. تا آنجا که مقدور است پیش برود. او کتاب‌های متعددی داشته. دکارت و هیچ‌یک از فلاسفه‌ای که ما می‌شناسیم در قرن هفدهم اصلاً به کلام نپرداخته‌اند. اما لایبنیتس کتابی در کلام دارد به نام تئودسیسه یا عدل الاهی. چند نکته خیلی مهم در این کتاب تئودسیسه هست. یکی از آنها این است که درباره اثبات وجود خداوند می‌گوید من در حد انسانی فقط می‌توانم راجع به این موضوع صحبت کنم. وقتی که در حد انسانی راجع به وجود خداوند صحبت بکنیم، دیگر یک دلیل، نمی‌توانیم بیاوریم. دلایلی که من انسان، برای اثبات وجود خداوند می‌توانم به آنها متوسل شوم، اینها را می‌آورد، یک دلیل نمی‌آورد. استدلال ابن سینا راه تفکیک ممکن از واجب، ماهیت از وجود را همان پنج اصلی که توماس در کتاب کلامش آورده، آنها را می‌آورد، دلایل اخلاقی را می‌آورد و مجموعه‌ای از دلایل را می‌آورد. برای چه؟ برای این که می‌خواهد بگوید من که وحی نگرفتم، من کسی نیستم که بگویم به من وحی شده است، در محدوده امکانات انسانی، می‌خواهم راجع به خالق صحبت بکنم و با این مسائل و با این استدلال‌ها روبه‌رو بشوم. حالا کدام یک از اینها ارزشش بیشتر است؟

حتی می‌توانیم بگوییم او اینها را جمع کرده. بله، تا حدودی هم جمع کرده، ولی یک جور خاصی این بیان را عنوان کرده که بسیار بسیار مؤثر واقع می‌شود، با این که قانع‌کننده هم نیست. چرا؟ وقتی چند دلیل با هم باشد، شما باید یکی از آنها را خودتان ترجیح بدهید. مسئله شُرور را بحث کرده. مسئله خیلی عجیب و غریبی است که ما به آن شُرور می‌گوییم. مسئله شُرور را بحث کرده و همان چیزی است که خانم مینایی هم اشاره کردند. بر اساس این بحث «ولتر» فرانسوی آن کتاب کاندید یا ساده‌لوحش را نوشته. در آنجا از نظام احسن بحث می‌شود و آن کاندید، آن جوان که کشتی‌اش غرق می‌شود یا قصرش آتش می‌گیرد یا هزار بلای دیگر سرش می‌آید، می‌گوید نه، مانعی ندارد، جهان در نظم است و هر چه که به وقوع می‌پیوندد، خوب است. چون که او پیرو لایب‌نیتس است. خودش و استادش پافکلوس که استاد کاندید است. حالا به هر ترتیب. البته آن شوخی است، یک نوشته طنزآلود است. در زبان فرانسه خواندنی هم هست.

ولی لایب‌نیتس چه می‌خواهد بگوید؟ خیلی ساده است، به یک معنی، هیچ چیزی بی‌علت نیست. اگر هنوز معلول پدید نیامده، علت در حد امکان است. هر چیزی که متناقض نیست، ممکن است فقط چیزی غیرممکن است که متناقض باشد. اگر چیزی متناقض نیست، ممکن است و این که این ممکن به منصفه ظهور برسد، تحقق خارجی پیدا کند، آن وقت یک علتی می‌خواهد. وقتی این تحقق پیدا کرد، پس حتماً علتی داشته، پس جهت هم داشته است. یعنی در این جهان هر چه که رخ می‌دهد، علت تامه دارد. راه دیگری نمی‌ماند.

آنچه که مورد تمسخر «ولتر» است به یک معنایی واقع‌بینی لایب‌نیتس است. لایب‌نیتس واقع‌بین می‌خواهد فکر کند چیزی که رخ می‌دهد، اگر رخ داده پس علت تامه داشته است. اگر می‌خواستید رخ ندهد باید از ابتدا نمی‌گذاشتید که رخ بدهد. یعنی جهت یکی از آن علل را، عوض می‌کردید. از این لحاظ به نظر می‌رسد که کاملاً حتی یک جور واقع‌بینی را بیان می‌کند.

مطالب زیادی بود که می‌خواستیم عرض بکنیم، ان‌شاءالله فرصتی باشد و شرایط مناسب‌تری باشد که بتوانیم راجع به لایب‌نیتس بیشتر بحث کنیم. با این حال در انتها به کسانی که شاید بعضی وقت‌ها نسبت به فلسفه و به تأمل و تفکر بدبین باشند، من نمی‌خواهم بگویم که خودم خوش‌بین هستم، ولی به هر ترتیب اگر روزی روزگاری بخواهیم در علوم جدید یک تحرک واقعی پیدا کنیم و اگر بخواهیم واقعاً در علوم جدید به معنای خیلی عمیق کلمه، شریک باشیم، چاره‌ای نداریم مگر این که یک دوره کامل، تاریخ علم بخواهیم و این شرایطی که در سیر تاریخ‌شناسی علمی و حتی به معنای جدید کلمه به مرور به وجود آمده، این را خوب آگاه باشیم. وقتی که این کار را خواستیم بکنیم، خواهید دید که همان‌طوری که فرمودند زیربنای تحوّل علمی، فلسفه است.

من نمی‌خواهم اینجا برای رشته‌مان مشتری جمع کنم. مشتری‌ای که نخواهد فکر کند، به درد ما نمی‌خورد. می‌دانید یعنی چه؟ خیلی ساده این را در چند کلمه بیان می‌کنم. فرض کنید اگر شما دقیقاً کوپرنیک را مطالعه کنید، نه سطحی، کوپرنیک، نیکلای دکوزای متکلم آلمانی - ایتالیایی را خوانده است. دقیقاً روشن است، خودش هم نشان می‌دهد، می‌گوید در کجا از کلام متکلم و در چه زمینه‌ای از آن بهره گرفته است. خود نیوتن بزرگ که مسیر کل تاریخ غرب است، یعنی مهم‌ترین چهره علمی غرب در قرن هجدهم نیوتن است تا برسیم به انیشتین. بروید دقیق بشوید، نیوتن، «هانری مور» خوانده، هانری مور یک متکلم دانشگاه کمبریج است و کتاب‌هایی که در کلام نوشته مورد استفاده نیوتن است. در همین بحثی که درباره زمان و مکان در این جلسه بود. از آن طرف بیابید باز چیزهای جدیدتر یا از قرن هجدهم به بعد همین تحرکی که در آلمان، البته بعداً شروع شده و شکل گرفته لایب‌نیتس خواندند. لایب‌نیتس را تمام آنهایی می‌خواستند که دارند علوم کار می‌کنند. اصلاً نمی‌دانم چه جوری می‌شود شما ریاضیات جامعه و فاضله را بفهمید، بدون این که لایب‌نیتس بخوانید. یکی از این دانشمندان تاریخ علم که الان اسمش یادم نیست، می‌گوید علم جدید از مکاتبات لایب‌نیتس و کلارک به وجود آمده است. اسم کلارک را خانم مینایی بردند. مکاتبات لایب‌نیتس با کلارک، کلارک با نیوتن و لایب‌نیتس. این مکاتباتی که بین این دوتا رد و بدل شده آن روح علم جدید را به وجود آورده است.

حداد عادل:
در کشور ما
این حلقه مفقود است؛
یعنی ما هنوز نتوانسته‌ایم
یک نظام جامعی که
یک طرفش
ماوراءالطبیعه باشد و
یک طرفش طبیعیات
و ریاضیات،
ایجاد بکنیم.

مجتهدی:
لایب‌نیتس با هوگنس
همکاری کرده و دینامیسم،
توانمندی و پویایی را
آورده و در فلسفه‌اش
استفاده کرده است.
در زمان خودش
یک کار
نسبتاً استثنایی کرده.

مینایی:
ترجمه‌ها تا هنوز هم
از ترجمه‌های معتبر
مُنادولوزی است و
مقدمه و حواشی آن
به اذعان متخصصان
فلسفه لایب‌نیتس
همچنان می‌تواند
سودمند
باشد.